

نقل قول خبر



حجت‌الله فرهادی
وامور ایثارگران
۸۴ مرکز مشاوره و بنیاد شهید و امور ایثارگران در سراسر کشور فعال است و تخصص‌های مختلفی تعریف شده که شامل مشاوره خانواده، روانشناسی، تحصیلی و مذهبی است. بخشی از این موضوعات به جهت ضرورت‌هایی که وجود دارد اطلاع‌رسانی شده و ایثارگران به تناسب نیازی که دارند می‌توانند به مراکز مشاوره مراجعه می‌کنند. همچنین ۱۰۴ دفتر در شهرستان‌هایی که دارای مرکز مشاوره نبودند راه‌اندازی شده است. دفاع پرس



سردار علیرضا تنگیسیری
فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
آرامش و امنیت امروز کشور مدیون شهدای مدافع حرم، شهدای دفاع مقدس، امنیت و مدافع سلامت است. دفاع مقدس شاهد جانفشانی‌های عسایر در دفاع از این مرز و بر کنار سایر اقوام بودیم. زمانی که دشمن در آبادان پیشروی کرد، عسایر به میدان آمدند و با دست خالی اما شجاعانه در مقابل دشمن یعنی ایستادند. عزتی که شهدا برای کشور آفریدند، موجب ایجاد رعب و وحشت در دل مستکبران و دشمنان جمهوری اسلامی شده است. ایسنا

خبر

تمدید مهلت ارسال آثار به جایزه شهید سلیمانی



مهلت ارسال آثار به جشنواره جایزه شهید حاج قاسم سلیمانی تمدید شد. حسن علایی فعال، دبیر اجرایی دومین دوره دوسالانه انتخاب آثار برتر پژوهشی دفاع مقدس و مقاومت با بیان خبر تمدید مهلت ارسال آثار برای جایزه شهید حاج قاسم سلیمانی گفت: «تاکنون بیش از ۶۰ درصد کتاب‌های منتشر شده در سال‌های ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ در دبیر خانه ارسال شده‌است.»

وی افزود: «در خواست برخی از پژوهشگران، نویسندگان و ناشران، تمدید مهلت آثار به جشنواره شهید سلیمانی بود. برخی از آنها در جریان فراخوان قرار نگرفته بودند. به همین علت آنها از دبیر خانه در خواست تمدید مهلت ارسال آثار داشتند تا بتوانند آثار خود را به موقع برسانند.» دبیر اجرایی جایزه شهید حاج قاسم سلیمانی اظهار کرد: «با توجه به اینکه بنای دست‌اندرکاران جایزه شهید سلیمانی بر جمع‌آوری حداکثری آثار است لذا دبیر خانه جایزه شهید حاج قاسم سلیمانی مدت ارسال آثار را تا ۲۷ آبانده یعنی تا پایان مردادماه تمدید کرده است. پژوهشگران، نویسندگان و ناشرین می‌توانند آثار پژوهشی خود طی ۳ نسخه به آدرس دبیر خانه جایزه شهید سلیمانی ارسال کنند.»

معرفی کتاب

پل معلق

محمدرضا بایری، نویسنده حوزه دفاع مقدس، تاکنون مجموعه‌های داستان و داستان بلند برای کودکان، نوجوانان و بزرگسالان نوشته است. او در یکی از آثارش به نام «پل معلق» که روایتگر داستان پسری ۱۸ ساله به نام نادر صیف است که از خانواده‌ای کملا

معمولی به خدمت سربازی می‌رود. نادر از تهران به منطقه‌ای دور افتاده اعزام می‌شود و در کنار پلی قرار می‌گیرد که در اثر بمباران ویران شده و به جای پلی قبلی، پلی موقت برای عبور و مرور روی رودخانه زده‌اند. این زمان نویسنده حوزه دفاع مقدس در خصوص ارتباطش با این اثر گفته که در ایام جنگ میان گروهی ۸۰ نفره که از اعزامی بزرگ جا مانده بودند حضور داشته این عده با قطار با سختی‌های فراوان به سمت جبهه حرکت می‌کنند. مدتی که می‌گذرد، مسافران را پیاده می‌کنند، چون خط زده شده و جلوتر نمی‌توانند بروند. این منطقه همان جایی است که پل داستان «پل معلق» در آن زده می‌شود، منطقه‌ای میان کوه‌های لرستان.

در بخشی از زمان «پل معلق» از نشر افق می‌خوانیم: «... و حالا رو به‌روش بود. نشسته بر سکوپی به بلندی ۸ متر یا بیشتر. بالا پنجره رو به ایستگاه و سرباز با خود می‌گفت از تو دور نشدم. نپلوفر، به‌سوی تو می‌آیم و حالا درست روبه‌روی خانه بود و سر جاش خشک می‌زد. آن چشم‌ها، چشم‌هایی که بالای کوه دیده بود، چشم‌هایی عمیق، کمی مرطوب، کمی کشیده... و با همان رویند رنگی، از پشت پنجره زل زده بود به او. فکر کرد خون در رگ‌هایش می‌دود و فکر کرد شاید دوباره بر گردد سراغ دفتر چای که مدتی است چیزی در آن نوشته‌...»

ایثار و مقاومت



عکس: همشهری/آمن حسین شیرازی

دستان گره‌گشای حاج محمد

گفت‌وگو با محمد قاسمی؛ جانبازی که مجمع ازدواج آسان را راه‌اندازی کرده است

یک دستش را از دست داده و دست دیگری ش هم چند انگشت ندارد؛ با این تفاسیر تا جایی که توانسته گره کور از زندگی خیلی‌ها باز کرده

است. دکتر محمد قاسمی، جانباز جنگ تحمیلی نمونه بارز یک‌انسان نوع دوست و مردمدار است. بیش از هر چیز به استحکام نظام خانواده اهمیت می‌دهد. در ست نهادی که این روزها دشمن با اشاعه رفتارهای ضد اخلاقی قصد دارد بنیانش را سست کند. از این‌رو قاسمی همه توان خود را برای فراهم کردن زمینه وصلت دختر و پسرهای جوان به کار گرفته و با راه‌اندازی انجمن «ازدواج آسان» گام بزرگی در این راه برداشته است. البته نه در حرف بلکه با عمل. او با کمک دوستان خیرش سعی در رفع مشکلات مالی و اقتصادی جوان‌ها دارد. چرا که بر این باور است جامعه زمانی سالم می‌ماند که کانون خانواده سالم و بانشاط باشد. قاسمی با اینکه دکتری علوم قرآنی دارد و بیشتر وقتش به کارهای پژوهشی و تدریس در دانشگاه می‌گذرد اما بخشی از زمان و انرژی‌اش را برای مشاوره زوج‌های جوان در نظر گرفته است. به گفته خودش در حوزه روانشناسی تسلط کافی دارد و ریش سفیدی بین زن و شوهرها را با هدف کاهش طلاق انجام می‌دهد. دکتر قاسمی تاکنون بانی ازدواج زوج‌های زیادی شده که به گفته خودش آمار آنها از دست او خارج شده است. با ایشان و همسرش، مریم سیاح البرزی، گفت‌وگو می‌کنیم.

شوک‌ه اتفاق نشسته و دوروبرش تعداد زیادی کتاب و جزوه دیده می‌شود؛ با حاصل کارهای پژوهشی خودشان هستند یا قرار است کمک‌های باشند روی فعالیت‌های تحقیقی آقای دکتر. لپ‌تاپش روی میز کوچکی جلوی اوست. با ۱۳ انگشت دست چپش تایپ می‌کند. می‌گوید: «دست راستم از میچ قطع شده است. بار اول در عملیات برون مرزی غرب کشور مجروح شدم. برف سنگینی باریده بود. فکر کنم نیم متری می‌شد. حین گشت‌زنی با تله انفجاری بر خورد کردم. از ناحیه دست و هر دو چشم آسیب دیدم.»

در لحن صدایش مصمم بودن را می‌توان حس کرد. دکتر دلخور از بی‌انگیزگی بعضی از جوانان و ترس آنها از مقابله با سختی‌ها، به روزهای پرفراز و نشیبی که پشت سر گذاشته اشاره می‌کند: «من در بدترین شرایط ممکن درس خواندم؛ در جبهه، زیر بارش توپ و خمپاره. آن هم در سنگر و با نور فانوس. اما خواندم هیچ وقت مایوس نشدم. در آزمون دانشگاه بخت کند به سراغ او می‌آمد. خوب می‌دانست برای

وصلت چه کار باید بکند و چه جملاتی به کار ببرد. او نخستین تجربه ریش سفیدی را در ۲۰ سالگی کسب کرده است. زمانی که یکی از همرزمانش می‌خواست ازدواج کند. در مجلس خواستگاری طوری صحبت کرد که همه فکر می‌کردند متاهل است. آن‌را بعد تصمیم گرفت همین رویه را ادامه دهد. به گفته خودش هیچ عملی به اندازه ازدواج نزد خدا زیبا نیست و هیچ حاللی به اندازه جدایی منفر، او علاوه بر فراهم کردن زمینه ازدواج جوانان برای برقراری صلح بین زوجین هم قدم برمی‌دارد. از فعالیت‌هایش می‌گوید و اینکه ۲۸-۲۷ سال پیش مجمع خیران ازدواج آسان را راه‌اندازی کرده است: «مهم‌ترین کانون جامعه خانواده است. دشمن هم برای ضربه زدن به کشور اصلی‌ترین نهاد جامعه را هدف گرفته و سعی دارد با بی‌وخت کردن دختر و پسرها به ازدواج روز به‌روز بنیان خانواده را سست‌تر کند. من هم با هدف اینکه این سنت الهی پر رنگ شود انجمن ازدواج آسان را راه‌اندازی کردم. از دوستان خیر می‌خواستم من را همراهی کنند»

آنها با اعتباری که نزد افراد متمول دارند کمک‌های مردمی جمع‌آوری کرده و به جوانان مدیخت وام برای ازدواج یا تهیه چیزی به می‌دهند. همچنین با کارهای خیر می‌عرضه‌کننده لوازم خانگی هم تعامل برقرار کرده‌اند و اجناس نو عروسان را با قیمت پایین خریداری می‌کنند بعد وسایل را به‌صورت اقساط در اختیار نو عروسان می‌گذارند. اما کار ارزنده دیگری که دکتر قاسمی انجام می‌دهد مشاوره به زوج‌های جوان است. چه قبل از ازدواج و چه بعد از آن تا بتوانند با مدیریت کلام و رفتار زندگی خوشی را داشته باشند.

اما اینکه خودش کی تن به ازدواج داده و چطور زندگی مشترکش را شروع کرده او را به دوران سختی بوده. اما هیچ‌وقت بانو گله نکرد.»

جوانی‌اش می‌برد- «خبر داد ۵۹ دیلم گرفت و شهریور ماه جنگ شد. از اول تا آخرش در جبهه بودم. چندین بار هم مجروح شدم. سال ۶۳ بود که به خانواده‌ام گفتم قصد ازدواج دارم. عروس خانم توسط یکی از آشنایان به من معرفی شد. در جلسه خواستگاری حرف‌ها زده شد اما برخلاف تصور خانواده عروس نه شرط خاصی گذاشتند و نه مهریه سنگینی تعیین کردند. حتی سخت‌گیری هم نکردند. عروس خانم قبول کرد بی آنکه توجهی به جانباز بودن من داشته باشد.»

بانو همینطور که برای همسرش میوه پوست می‌کند می‌گوید: «آن روزها هر کس دوست داشت برای حفظ کشور کاری کند. من نمی‌توانستم به جبهه بروم اما با خودم گفتم می‌توانم همسر یک جانباز باشم و آرامش را به او هدیه کنم.» در طول ۳۹ سال زندگی مشترکشان بانو جز خاطره خوش از دکتر چیز دیگری در ذهنش نیست. «حاج سیاح البرزی همسرش را تحسین می‌کند: «حاج آقا خیلی باگذشت است. خیلی هم متین و مهربان. برای رفیق است. در همه کارها کمکم می‌کند. از آشپزی و خرد کردن سبزی تارسیدگی به امور خانه، خیلی به سلیقه‌است.» قاسمی در همه مدت همسرش که کنش در جشن ازدواج آرام و مهربان همسرش ز نمی‌دارد. بانو سبب پوست کنده شده را به او تعارف می‌کند و قاسمی در عوض محبتش، بوسه‌ای نثار دست بانو می‌کند. بعد هم به شوخی می‌گوید: «زن و جانم خانم معلوم است که مرد خوش سلیقه‌ای هستم.» او قدر دان زحمات بانوست. کسی که صادقانه در این سال‌ها کنارش بوده است. خودش می‌گوید: «زندگی کردن با یک جانباز کار راحتی نیست. اجری که همسر جانبازان می‌برد کمتر از جهادی که آنها کرده‌اند نیست. تحصیلات دانشگاهی‌ام را در قم گذراندم. روزهای سختی بوده. اما هیچ‌وقت بانو گله نکرد.»

توجه به روانشناسی کودک

مهناز فتاحی در کتاب «پناهگاه بی‌پناه» خاطرات بازماندگان بمباران پناهگاه یارک شیرین کرمانشاه را گردآوری کرده است. این کتاب در فصل و دربردارنده کلیاتی راجع به واقعه بمباران، تاریخ و چگونگی رخ‌دادن آن و همچنین خاطرات بازماندگان این حادثه دلخراش است. فتاحی درباره این کتاب می‌گوید: «ماجرای‌های خیلی غم‌انگیزی در این کتاب روایت شده که برخی ممکن است با خشونت همراه باشد. والدین باید این نکته را مدنظر قرار دهند که خواندن چنین کتاب‌هایی به کودکان و نوجوانان پیشنهاد نمی‌شود چون اصلا با فضای فکری، روحیات آنها و به‌خصوص ویژگی‌های شخصیتی و روانشناسی کودک همخوانی ندارد. اما در دل همین حوادث تلخ، ماجراهایی هم مربوط به کودکان اتفاق افتاده است. من یکی از داستان‌های این کتاب را برای کودک و نوجوان بازنویسی کردم و با نام کتاب گم‌ی‌م نوشتم. کتاب توسط انتشارات سوره مهر منتشر شد. گم‌ی‌م در زبان کردی به معنای گمشده است. ماجرای کتاب در زمان بمباران و همان پناهگاه اتفاق می‌افتد و به زندگی دختر بچه‌ای می‌پردازد که پدر و مادرش را در تاریکی و شلوغی پناهگاه گم می‌کند. آنها فکر می‌کنند او گشته شده است و به همین دلیل بدون دخترشان از آن جایی روند.» این نویسنده معتقد است: «اولین قدم در نوشتن کتاب برای کودکان این است که تلاش کنیم با معرفی شخصیت کودک در قالب داستان، خواننده را با او همراه کنیم. نویسنده کتاب کودک، باید صحنه‌های خشن و جانکاه را تعدیل و داستان را با توجه به همه نیازهای کودک روایت کند.»

در انتخاب کتاب برای کودکان دقت کنیم

«معم تلخ خرم» کتابی دیگر از فتاحی ویر گرفته از خاطرات کودکی اوست. در این کتاب به ماجرای کودکی کرمانشاهی می‌پردازد که در زمان جنگ همراه خانواده‌اش مجبور به ترک خانه و شهرش شده است: «این کتاب روایتگر زندگی این کودک تا پایان جنگ است که با توجه به خاطرات کودکی‌ام از جنگ نوشته‌ام. تلخ خرمه‌ام پناهگاهی که دره‌ام بازماندگان جنگ بیرازم که چقدر می‌تواند این حوادث برای آن سن، تلخ و جانکاه باشد و در عین حال کودک چگونه تلاش می‌کند تا این روزهای سخت را پشت سر بگذارد تا به نور و روشنایی برسد. هفتم این بود که بچه‌ها در قالب داستان با دفاع مقدس آشنا شوند» فتاحی، توصیه می‌کند والدین حتما هنگام خرید کتاب برای فرزندان متناسب با گروه سنی کودک کتاب موردنظر را انتخاب کنند. او در پایان برای روایت ماجراهای جنگ، کتابی را معرفی سرهنگی را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: «مر تفسی سرهنگی در کتاب «اسم من پلاک است» داستانی با موضوع دفاع مقدس را با زبانی ساده و کودکانه و از زبان یک پلاک روایت می‌کند. این کتاب توسط سوره مهر تدوین و منتشر شده و برای کودکان بسیار خواندنی است.»

مکت

شهره کیانوش‌راد
روزنامه‌نگار

شده است. اهل کرمانشاه است و علاوه بر نوشتن کتاب برای بزرگسالان در زمینه دفاع مقدس، کتاب‌های متعددی نیز با موضوع جنگ، برای گروه سنی کودک و نوجوان نوشته است. نویسنده کتاب «گم‌ی‌م» که سابقه ۲۷ سال کار با کودک و نوجوان در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان را دارد، معتقد است نوشتن از جنگ برای کودکان در حقیقت پیام صلح، آرامش، دوستی و مهربانی دارد و بدون آشنابودن با شخصیت و روانشناسی کودک، نوشتن برای این گروه سنی کار آسانی نیست. با او در باره ادبیات دفاع مقدس در شاخه کودک و نوجوان گفت‌وگو کرده‌ایم.

کودکی‌اش با صدای خمپاره و ترس و اضطراب از حمله دشمن سبزی شد. خودش می‌گوید: «زندگی در جایی که نزدیک مرز ایران و عراق در قصر شیرین بود و شروع جنگ تحمیلی زمانی که کلاس پنجم ابتدایی بودم، موجب شد تا خاطرات کودکی من با جنگ گره بخورد. جنگ شروع شد و در نبود پدر که رئیس یسگانه قصر شیرین بود، از همان کودکی سختی و غم آوارگی را حس کردم اما در همان بچوبه جنگ و میان ترس و وحشتی که بر مردم حاکم بود، شاهد همدلی و همراهی خانواده‌ها به‌ویژه مصوری و حمایت مادران از فرزندان بودام.» نویسنده کتاب گم‌ی‌م درباره نوشتن با موضوع جنگ برای رده سنی کودک و نوجوان می‌گوید: «نوشتن کتاب‌هایی با موضوع دفاع مقدس، بار ده سنی بزرگسالان شروع شد اما به مرور شاهد حضور نویسندگان توانایی‌بودیم که تلاش می‌کردند از راه تولید کتاب‌های داستانی و شعر، کودکان و نوجوانان را با مفاهیم دفاع مقدس آشنا کنند.»

به تصویر کشیدن چهره زبیبی دفاع فتاحی که سال‌ها سابقه کار با کودکان و نوجوانان را دارد بر این نکته تأکید می‌کند که در نوشتن از جنگ برای کودکان باید تصاویر زبیبی دفاع مقدس را روایت کرد؛ «جنگ مترادف با خشونت است و چهره زبیبی ندارد، اما دفاع مقدس چهره زبیبی دارد. همیشه به کودکان می‌گویم هیچ کس جنگ را دوست ندارد. واقعیت جنگ را به آنها می‌گویم که با سختی، رنج و غم و غصه همراه است، اما به زبانی کودکانه به آنها می‌گویم که وقتی دشمنی به ما حمله می‌کند و آن چیزهایی را که دوست داریم مورد حمله قرار می‌دهد، ما وظیفه داریم از آنها دفاع کنیم.»

فتاحی معتقد است که برخی بر این باورند که نوشتن برای کودکان کار آسانی است اما باید توجه داشت که نوشتن از جنگ برای کودکان نیاز به قلمی هنرمندانه دارد و بدون شناخت روانشناسی کودک ممکن نیست؛ «نوشتن از جنگ برای کودکان در حقیقت پیام صلح، آرامش، دوستی

یاد

بانوشتن حماسه را کامل کنیم

خاطرات جانباز آزاد «اروج قیاسی» به روایت کتاب «هن از موصل آمده‌ام»



بهمن ماه سال ۱۳۴۴ در روستای چمن زمین از توابع تبریز به دنیا آمد. تولد او مقارن با ۲۱ ماه مبارک رمضان بود و به همین دلیل نام او را «اروج» گذاشتند، به زبان آذری یعنی روزه. اروج قیاسی که اکنون جانباز ۶۵ر صد است بعد از حضور در چند عملیات پی در پی،

در حالی که زخمی شده بود به اسارت نیروهای یعنی در آمد. خاطرات او از اردوگاه‌های الاتبار و موصل در کتابی به نام «هن از موصل آمده‌ام» به چاپ رسیده است. قیاسی با پرداختن به ماجرای حضور در جبهه، زخمی‌شدن و به اسارت در آمدن و زندگی در اردوگاه، تلخی و رنج و در کنار آن همدلی با سایر اسرا را روایت کرده و خواننده را با غم و رنج آزادگان و جانبازان در شرایط سخت اردوگاه‌ها همراه می‌کند. آنچه می‌خوانید چند روایت کوتاه از این کتاب است که توسط رضا قلی‌زاده علیار، به نگارش در آمده و نشر شاهد با همکاری و حمایت سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان آذربایجان شرقی به چاپ رسانده است.

مجروح و زخمی، اسیر شدم

فرزند اول خانواده پیش از تولد من در اثر ابتلا به بیماری سرخ فو ت شده بود. حالا با گذاشتن پسر در یک خانواده روستایی، شادی و خوشحالی‌شان را چند برابر می‌کرد. خانواده‌ام چنان مواظب بودند که آب در نم تکان نمی خورد. مادر بزرگم مثل پروانه دور سرم می‌چرخید. کشاورزی خوبی در روستا داشتیم ولی پدرم دست‌نهایتا بود با اینکه همه اعضای خانواده از زن و مرد و کودک از کله سحر تا شب کار می‌کردیم، بازم کارها زمین می‌ماند و تمام‌نشندی بود. ۴ برادر و ۳ خواهر بودیم که همگی از من کوچک‌تر بودند. بعد از مدتی به تبریز کوچ کردیم. ۱۳ شهریور ۱۳۵۹ به کوه عیالی در شمال تبریز رفته بودم. این کوه بر پایگاه دوم شکاری و فرودگاه تبریز مشرف است. از آنجا شاهد حمله هوایی دشمن به تبریز بودم. در شهر مطلع شدیم عراق به ایران حمله کرده است. چند روز بعد وقتی از طریق مسجد باخبر شدم برای جبهه نیرو می‌خواهند، موضوع را در خانه مطرح کردم. پدرم راضی بود ولی مادر من! جانش به جان من بند بود. همان روزها، صاحبیه زرنمندی آبادانی را از رادیو شنیدم که همه اعضای خانواده‌اش شهید شده بودند. با خود گفتم هر جور شده باید به جبهه بروم. فکری به ذهنم رسید. دفترچه به اعزام به خدمت را گرفتم و مادرم برای رفتن سربازی رضایت داد. بعد از گذراندن آزمون نظامی سخت و فشرده در تهران، داوطلبانه به جبهه جنوب رفتم. از تهران به لنگر ۷۷ گران‌ب که در جبهه‌های جنوب به‌دوام شدم. بعد از حضور در عملیات‌های ثامن‌الامنه و آزادسازی بستان، در عملیات تنگ چراپه پس از تبریز به خاوند و در حالی که مجروح شده بودم، به اسارت نیروهای عراقی در آمدم و فصل جدیدی در زندگی‌ام شروع شد. ۹ روز در بیمارستان شهر العماره بودم. چشم چپم به کلی بینایی نداشت. روز دهم ما را سوار ماشین کردند و در شهر گرداندم. خودمان را برای روزهای سخت‌تر از این هم آماده کرده بودیم.

جای خوابیدن نداشتیم

سال ۶۳ تعداد اسرای آسایشگاه از ۳۰۰ به ۱۰ نفر رسید. برای خوابیدن جانبد. نمی‌توانستیم پای خود را دراز کنیم. از روی ناچاری شب‌ها نوبتی می‌خوابیدیم. به هر بهانه‌ای با کابل به جان ما می‌افتادند. یکبار که صدای ضرب و شتم را از اردوگاه‌های دیگر شنیدیم، چند لباس روی هم پوشیدیم بلکه درد کمتری احساس کنیم. نگهبان‌های اردوگاه قبل از زدن، ما را بر سر و مجبورمان کردند لباس‌های اضافی را در آوریم. نگهبانی به نام فاروق جنان می‌د که کابل دور بدنمان می‌پیچید. بعد از فاروق نوبت خمیس بود که به هر نفر ۵ کابل می‌زد.

رام کردن سرباز خشن عراقی

خمیس، بسیار خشن بود و کینه عجیبی از ما داشت. هر وقت در اردوگاه بود، روی آرام‌اش نمی‌دیدیم. ما در محوطه اردوگاه سبزی کاری می‌کردیم. گفتیم از این سبزی‌ها چیزی به خمیس بدهیم بلکه دلش نرم شود. هر وقت می‌خواست برود مرخصی مقداری کاهو، ترنجبه و سبزی می‌دادیم به خانهاش می‌برد. از مرخصی که برمی‌گشت نسبت به دفعه قبل برخوردش بهتر بود. کم‌کم تئوی قضیه را به او یاد دادیم. گفت به مادرم گفته‌ام سبزی‌ها را اسرای ایرانی داده‌اند. مادرم هم گفته به خدا قسم اگر آنها را بزنی شیرم را خالت نمی‌کند. از آن به بعد خمیس همیشه هوای ما را داشت اما هم به جان مادرش دعای می‌کردیم.

یک بار افسر عراقی از من پرسید: «وقتی کشته‌های جنگ در ایران تشییع می‌شود مردم چه می‌کنند؟» گفتیم: «حداقل ۱۰ نفر بعد از تشییع به جبهه می‌روند.» راستش را گفتم. می‌خواستم بدانند که مردم ایران با هر شهید، انگیزه بیشتری برای دفاع از کشورشان پیدا می‌کنند.

حماسه‌ها و رشادت‌ها نباید فراموش شود

چشم چپم تخلیه شده بود. بعد از ۷ سال اسارت در اردوگاه بنابه تشخیص کتر سلیب سرخ، قرار شد به دلیل جراحتم که هنوز باقی بود به ایران باز گردانده شوم. بسوم‌بهمن ۱۳۶۷ به ایران رسیدم. بعد از ۷ سال چشم‌ام به چهره غمبار مادرم افتاد. مثل بی‌د می‌ارزید و اشک می‌ریخت. نخستین جمله‌ای که گفت این بود: «پسر من که تو را اینطور تکه‌پاره نفرستادم که اینطور آمده!» وقتی مادرم تا حدودی آرام گرفت، بر گشتم سمت مردمی که به استقبال آمده بودند و گفتم: «برادران و خواهران، من از سرزمین شهیدان آمده‌ام. من از پیش مر دانی می‌آیم که با اینکه اسیر بودند ولی هرگز تسلیم نشدند. آنها فقط جسم‌شان در اسارت است، ولی روحشان آزاد و هاست.»

آن روزها و آن حماسه‌ها و رشادت‌ها نباید فراموش شود. آن روزها اگر چه تلخ بودند، اما سزاوار فراموشی نیستند. برای اینکه خاطرات سال‌های حماسه و درد رنگ فراموشی به‌خود نگیرد باید مکث نمود. به جایی از زبان یکی از نویسندگان کلامد: «سربازی که خاطراتش را ننویسد، حماسه او ناقص است.»